جناب

**پدر جان قزوينی**

**هو اللّه**

و از جمله مهاجرين ببغداد مرحوم جناب پدر جان قزوينی بود \* اين پير زنده دل آشفتهء روی يار بود و گل شکفتهء گلشن محبّت اللّه \* چون ببغداد وارد شد شب و روز تبتّل و مناجات مينمود هر چند بر روی زمين مشی ميکرد ولی در اعلی علّيّين سير مينمود محض امتثال امر الهی بکسب و کار مألوف بود \* چون بضاعتی نداشت چند جفت جوراب زير بغل در کوچه و بازار گرفته ميگذشت و ميفروخت طرّاران ميدزديدند نهايت مجبور بر اين شد که در دو کف دست نهاده در کوچه و بازار عبور نمايد ولی بمناجات مشغول ميشد که يک روز ملتفت شد که طرّاران جورابها را از پيش چشم که در روی دست او بوده ربوده‌اند و او ملتفت نبوده زيرا در عالم ديگر سير ميکرد درست ملتفت نميشد حالتی عجيب داشت هميشه مانند مست مدهوش بود \*

باری، مدّتی بر اين منوال در عراق بسر برد و در اکثر ايّام بشرف لقا فائز اسمش عبد اللّه بود و لکن احبّا او را بپدر جان ملقّب نمودند \* فی الحقيقه کلّ را پدر مهربان بود عاقبت در ظلّ مبارک بمقعد صدق عند مليک مقتدر پرواز نمود \* طيّب اللّه مضجعه بصيّب رحمته و شمله بلحظات اعين رحمانيّته و عليه التّحيّة و الثّناء \*